جهان چینی یا اروپایی؟



اورویل شل
چین‌شناس و مدیر مرکز روابط آمریکا-چین در جامعه آسیایی نیویورک

«اورویل شل»، مدیر مرکز روابط آمریکا و چین در «انجمن آسیا» و ویراستار کتاب «نفوذ چینی و تبع آمریکایی: پیشبرد تعاملی سازنده» به اتفاق «لری دایاموند» است. یادداشت امروز او به خوبی عواقب سیاست‌های ترامپ از بابت نظم جهانی و فضای ذهنی کنونی اروپا، چین و روسیه را نشان می‌دهد.

روز ۲ آوریل رئیس‌جمهور آمریکا، «دونالد ترامپ»، ایستاده در باغ رز کاخ سفید با صدایی رسا می‌گفت: «امروز در عصری به‌سر می‌بریم و فردا در عصری دیگر» و با این ادعا که «هیچ‌کس تاکنون کاری مشابه این انجام نداده»، تعرفه‌های تجاری آمریکا را به بالاترین سطح خود از سال ۱۹۰۹ افزایش داد.

در نخستین روز از ماه اکتبر سال ۱۹۴۹، «مائو تسه‌تونگ»، رئیس‌حزب کمونیست چین، بر فراز دروازه‌ی «تیان‌آن‌من»، مدخل شهر ممنوعه‌ی پکن، ایستاد و روز «رهایی» چین را اعلام کرد. از آن پس بود که حزب کمونیست چین در ادبیات خود قرن بیستم را برای کشور چین به دو دوره‌ی تاریخی «پیش از رهایی» با رهبری «چیانگ کای‌شک» و «پس از رهایی» تحت حاکمیت «مائو تسه‌تونگ» تفکیک می‌کرد. در دوره «پس از رهایی» چین به مدت سه دهه درگیر بی‌ثباتی سیاسی و اختلالات اقتصادی شد. حال «روز رهایی» ترامپ نیز نویدبخش آشوب و واگرایی مشابهی است، این بار در مقیاسی جهانی.

برای اروپایی‌ها، به‌ویژه در مقطع فعلی، گویی خورشید ناگهان خاموش شده و به مانند سیاراتی که یکی‌یکی از مدارهای خود منحرف می‌شوند، نظام ژئوپلیتیکی آن‌ها انسجام و قابلیت پیش‌بینی خود را از دست داده است. اروپایی‌ها پیش‌تر گرچه آمریکایی‌ها را پنهانی به خاطر ناپختگی و ساده‌لوحی تحقیر می‌کردند، اما کماکان به آن‌ها تکیه داشتند و حال ناگزیر از مواجهه با رهبری آمریکایی، تجسم تام و تمام فرومایگی و جهل، خود را در خلایی بی‌جاذبه می‌یابند.

اکنون که نظم ژئوپلیتیکی پیشین فروپاشیده، چین و روسیه آماده‌اند تا خلا حاصل از آن را پُر کرده و روایت خاص خود از نظم جهانی را مستقر کنند. اما یکی، رژیمی مارکسیستی-لنینیستیِ از ریشه‌گسسته است که به‌رغم برخورداری از سخت‌افزارهای نظامی گسترده، موقعیت ژئواستراتژیک و منابع طبیعی فراوان، اقتصادی کوچک‌تر از کانادا دارد و دیگری، یک دولت تک‌حزبیِ لنینیستیِ بازسازی‌شده، با اقتصادی عظیم، رهبری نازک‌نارنجی و قطبی پرجنب‌وجوش در فناوری جهانی است. آیا اروپا واقعا خواهان جهانی است که امنیت اقتدارگرایی را فراهم آورد؟

اروپا، به‌جای آن‌که مانند «ظرفی از ماسه‌های سست» (*) باقی بماند (اصطلاحی که «سون یات‌سن» زمانی درباره‌ی «چین پسا-شهریاری» بکار برده بود) اکنون باید نه‌تنها برای دفاع از خود صنایع نظامی را با تمام توان فعال سازد، بلکه باید بکوشد حداقلی از نظم جهانیِ دموکراتیک را نیز بازسازی کند. به‌هرحال، اروپا دست و پایش بسته نیست و دارای ظرفیت‌هایی است که می‌تواند با دیگران به اشتراک بگذارد، از جمله زرادخانه‌ی هسته‌ای فرانسه و بریتانیا که می‌تواند چتری بازدارنده بر فراز قاره باشد؛ تولیدکنندگان تسلیحاتیِ پیشرفته‌ای مانند «راینمِتال» آلمان؛ تخصص فناورانه‌ی اوکراین در حوزه‌ی پهپاد؛ شرکت «بی.ای.ای» بریتانیا؛ «ایرباس» فرانسه؛ و «اِی.اِس.اِم.اِل» هلند که در فناوری «لیتوگرافی فرابنفش فرین» یا «اِی.یو.وی» برای تولید ریزتراشه‌های پیشرفته، موقعیتی انحصاری دارد.

با این حال، اروپا هنوز گامی جدی برای استقرار ساختار ائتلافی‌ای که آمریکا آن را رها کرده برنداشته است. با گسترش روابط راهبردی به‌سوی ژاپن، کره‌ی جنوبی، فیلیپین، تایوان، نیوزیلند و استرالیا، اروپا می‌تواند به چین این پیام را بفرستد که جهانی بدون رهبری آمریکا، لزوما به‌معنای واگذاری آن به پکن نیست. با توجه به خصومت «ترامپ» با ناتو، اروپا و آسیا، آن‌دسته از کشورهایی که دغدغه‌ی دموکراسی و نظم جهانی را دارند، باید به‌روشنی نسبت به مخاطرات وابستگی امنیتی به آمریکا و وابستگی اقتصادی به چین هوشیار شوند و در پی شکل‌دهی به الگوهای نوینی از شراکت میان خود و کشورهای هم‌سو برآیند. هند، که همواره کشوری حساس و محتاط در سیاست خارجی بوده، بی‌تردید با این رویکرد هم‌نظر است و می‌تواند به شریکی مؤثر و مشارکت‌جو تبدیل شود.

این ساختار نوین دقیقا همان چیزی است که «شارل دوگل» در گذشته برای فرانسه تجویز می‌کرد. در دهه‌ی ۱۹۵۰، پس از آن‌که فرانسه به پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) پیوست، «دوگل» نگران بود که آمریکا در صورت حمله‌ی اتحاد جماهیر شوروی، به یاری اروپا نشتابد. او حتی بی‌پرده به مقامات آمریکایی گفته بود که تردید دارد آمریکا حاضر باشد نیویورک را فدای دفاع از پاریس کند.

از همین رو، «دوگل» نیروی مستقل «نیروی بازدارندگی هسته‌ای» فرانسه را پایه‌گذاری کرد و سرانجام در سال ۱۹۶۶ از فرماندهی نظامی ناتو خارج شد، هرچند فرانسه همچنان عضو این ائتلاف باقی ماند. گرچه آن زمان، بسیاری اقدام او را صرفا نوعی لجاجت سیاسی تلقی می‌کردند؛ اما منطق پشت آن تصمیم، اکنون به‌طرزی شگفت‌آور، آینده‌نگرانه و دوراندیشانه جلوه می‌کند.

مذاکرات بیشتر، گفت‌وگوها، توافق‌های تجاری، تبادلات فرهنگی و دیپلماسی عمومی، همان مؤلفه‌های مرسوم سیاست خارجی اتحادیه‌ی اروپا در طول دهه‌ها، دیگر قادر نخواهند بود افرادی همچون رئیس‌جمهور چین، «شی جین‌پینگ»، یا رئیس‌جمهور روسیه، «ولادیمیر پوتین» را تغییر دهند. این دو به دنبال شرکایی برای تضمین صلح و ثبات جهانی نیستند؛ بلکه قصد دارند آمریکا را از راس نظم جهانی کنار بزنند و سپس خود نظم جهانی را دگرگون کنند.

«مائو» زمانی گفته بود: «بدون ویرانی، هیچ ساختاری نمی‌توان ایجاد نمود» که واجد حکمت عمیقی است. ترامپ فعلا به‌عنوان یک عامل مهم فرآیند ویرانی شناخته می‌شود؛ اما در صورتی که اروپا بتواند به‌موقع واکنشی مناسب نشان دهد، ترامپ ممکن است به‌طور پارادوکسیکال و البته ناخواسته به عاملی برای سازندگی تبدیل شده و نقش محرکی در تولد یک نظم جهانی ایفا کند که دیگر بر آمریکا تکیه ندارد. لازم به ذکر است که آمریکا پیش‌تر استراتژی سازگاری را نه تنها با روسیه پساشوروی بلکه با چین نیز به کار گرفته؛ به‌طوری که از سال ۱۹۷۲ تاکنون، ده رئیس‌جمهور (از جمله نخستین دولت ترامپ) از اشکال گوناگون «تعامل» با دولت پکن حمایت کرده‌اند.

با کمال تاسف، تمامی این تلاش‌ها به ناکامی انجامید، چرا که رهبران حزب کمونیست چین همچنان به عقیده دیرینه خود پایبندند که آمریکا، صرف‌نظر از اظهارات روسای جمهور آن، به‌طور بنیادین در پی سرنگونی نظام حاکم تک‌حزبی چین است. چینی‌ها به‌طور منظم به بیانیه‌های تاریخی اشاره می‌کنند؛ از جمله اظهارات «جان فاستر دالیس»، وزیر امور خارجه دوران رئیس‌جمهور «دوایت آیزنهاور» در سال ۱۹۵۳ که بیان داشت «آزادسازی» از حاکمیت شوروی می‌تواند به شکلی فراتر از جنگ اما از طریق «فرایندی کمتر از جنگ»، به ویژه با استفاده از «فشارهای داخلی مسالمت‌آمیز که سرنوشت رژیم‌های کمونیستی را دگرگون خواهد ساخت»، حاصل شود. افزون بر این، در سال ۱۹۵۸، «دالیس» به دیپلمات‌های آمریکا توصیه نمود که چنین تحولی در بلوک چین-شوروی را با روش‌های مسالمت‌آمیز تسریع کنند.

«مائو» عمیقا نگران این «تغییرشکل مسالمت‌آمیز» شده بود و آن را تاکتیکی فریبنده به مانند یک جنگ آشکار می‌دانست؛ چراکه به‌نظر او آمریکا درصدد بود تا ابتدا فساد درون‌زا ایجاد و سپس نظام کمونیستی چین را سرنگون کند. به مانند او «شی» نیز تا به امروز همواره آمریکا را به‌عنوان یک دولت خارجی با رویکردی ذاتا خصم‌آمیز تلقی کرده است.

از این رو، اروپاییان نباید در مورد چین به اشتباه خود را فریب دهند. در جهانی که خودکامه‌های جسور بر آن سایه افکنده‌اند، مطمئن‌ترین تضمین برای برقراری صلح، به کارگیری راهبرد بازدارندگی از طریق قدرت نظامی، همبستگی و نفوذ اقتصادی است. با توجه به اینکه آمریکا دیگر مایل به رهبری دموکراسی‌های جهانی نیست، اروپا باید نقشی پیشرو بر عهده بگیرد؛ چراکه هیچ قدرت دیگری قادر به تحقق این رسالت نخواهد بود.

پانویس:

- «ظرفی از ماسه‌های سست»، اصطلاحی در زبان چینی کلاسیک و استعاره‌ای تاریخی و پرمفهوم در اندیشه‌ی سیاسی مدرن این کشور است که برای نخستین بار توسط «سون یات‌سن»، بنیان‌گذار جمهوری چین، به‌کار رفت. این عبارت در گفتمان او برای توصیف وضعیت شکسته، پراکنده، فاقد انسجام و بی‌نظم ملت چین پس از فروپاشی دوره شهریاری (به‌ویژه دودمان چینگ) استفاده شد.

اصطلاحات:

- A Dish of Loose Sand = ظرفی از ماسه‌های سست / اجتماعی فروپاشیده
- Extreme Ultraviolet Lithography = لیتوگرافی فرابنفش فرین
- Force de Frappe = نیروی بازدارندگی هسته‌ای
- Peaceful Evolution = تغییر شکل مسالمت‌آمیز
- Post-Dynastic China = چین پسا-شهریاری

منابع:

- Schell, Orville (2025), "China's World – or Europe's?", Project Syndicate, Apr 7, 2025